

طبقه، مفهومی مجادلبر انگیز است. در برخی دیدگاه‌های رادیکال اجتماعی و به‌ویژه در میان مارکسیست‌ها جایگاهی محوری دارد و در مقابل در اقتصاد متعارف دانشگاهی اساساً محلی از اعراب ندارد. در عین حال، برخی گرایش‌های رادیکال در علوم اجتماعی در چند دهه گذشته با توجه به کثرت ستم‌هایی که هر جامعه مشخص با آن مواجه است، اهمیت محوری ستم طبقاتی را کنار گذاشته و آن را ستمی مشابه و همدیاف ستم‌های قومی و ملی و جنسی و نژادی و جز آن دانسته‌اند.

در این میان، سنت مارکسیستی علوم اجتماعی کماکان بر نقش تعیین‌کننده طبقه تأکید داشته و یکی از مهم‌ترین چهره‌های این سنت اریک آلین رایت، جامعه‌شناس فقید آمریکایی است. کتاب فهم طبقه نوشته رایت مجموعه‌ای از مقالات این متفکر برجسته در شناخت طبقه و تحلیل طبقاتی است. کتاب در سه بخش تنظیم شده است. در نخستین بخش چارچوب‌های تحلیل طبقاتی مورد بحث قرار گرفته است. عنوان بخش دوم، طبقه در سده بیست‌ویکم است و مباحثی مانند مرگ طبقه، شغل همچون خرده طبقه و ابهام خود مفهوم طبقه مورد بررسی قرار گرفته و بخش پایانی کتاب نیز به بحث درباره سنتیز و سازش طبقاتی اختصاص دارد.



اریک آلین رایت

بمطور کلی اگر بر نقش تعیین‌کننده عامل برخورداری از مالکیت ابزار تولید، در شکل‌دادن به جامعه طبقاتی تأکید کنیم، ناگزیری از فروش نیروی کار (پذیرش استثمار و ستم) مؤلفه تعریف‌کننده طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری است و در چنین حالتی شاهد شکل‌گرفتن تصویری مقدماتی از

پیکر بندی طبقاتی در جامعه‌ای با دو طبقه اصلی تصاحب‌کننده و استثمار شونده، به ترتیب سرمایه‌دار و کارگر به دست می‌آوریم. اما جهان واقعی سرشار از پیچیدگی‌ها و سایه‌روشن‌هایی است که در آن علاوه بر این دو طبقه اصلی طیفی متنوع از طبقات در قشر بندی اجتماعی را شاهد هستیم. از تهی‌دستان تا خرده‌مالکان و از کارگران تا دیوان‌سالاران و فن‌سالاران در سلسله‌مراتبی از دیوان‌سالاری‌ها و اقتدار سازمانی و ساختاری هر می از دانش و مهارت حرفه‌ای. در جوامع واقعا موجود علاوه بر مالکیت ابزار تولید، دانش و مهارت واجد ارزش مبادله در بازار کار و نیز اقتدار سازمانی، مؤلفه‌های مهم دیگری‌اند که تنوع پیکر بندی طبقاتی را شکل می‌دهند.

اریک آلین رایت، اندیشمندی است که طبقه را بیش از هر چیز در مقام یک واقعیت عینی در قشر بندی اجتماعی مورد ملاحظه قرار داده و فرض می‌کند که در تحلیل نهایی این واقعیت عینی است که جایگاه طبقاتی افراد و در صورت تجهیز به آگاهی طبقاتی، کنش طبقاتی‌شان را رقم می‌زند. چه بسا افراد و خانوارهایی که طبقه اجتماعی خود را در مقام پایگاهی ذهنی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای فردی، متفاوت از چیزی می‌دانند که به صورت عینی به آن تعلق دارند. در این میان سایه‌روشن‌های طبقاتی که در میان مزدحقوق‌بگیران وجود دارد، منجر به صف‌آرایی‌های طبقاتی جدید در جامعه می‌شود. بدین ترتیب مزدحقوق‌بگیران و شاغلانی که به طبقه متوسط تعلق دارند، اگرچه مالک وسایل تولید نیستند، اما برخلاف اعضای طبقه کارگر، از اقتدار نسبی سازمانی برخوردارند که ناشی از مهارت و دانش حرفه‌ای آنان یا کارکردی است که صاحبان سرمایه یا دیگر صاحبان قدرت به آنان واگذار کرده‌اند.

در عین حال، اعضای این طبقه چون از مالکیت وسایل تولید برخوردار نیستند، از طبقه سرمایه‌دار تمایز می‌یابند. بخش بزرگی از آنان سهمی غیرمستقیم در خلق ارزش از طریق بهبود بارآوری و شرایط بازتولید نیروی کار مولد دارند و در عین حال خود بخشی از ارزش خلق‌شده توسط طبقه کارگر را تصاحب می‌کنند و از این منظر تا اندازه‌ای تصاحب‌کننده ارزش اضافی هستند، اما هم‌زمان خود نیز به درجاتی در سلسله‌مراتب شغلی و سازمانی تحت ستم و سرکوب قرار می‌گیرند و از منظری دیگر جایگاهی مشابه طبقه کارگر می‌یابند. بدین ترتیب شاهد کارکردهای طبقاتی دوگانه در طبقه متوسط هستیم. از سویی کارکردی مشابه سایر مزدحقوق‌بگیران و از سوی دیگر کارکردی همچون طبقه‌ای که به نیابت از او بخشی از نظارت و اقتدار سرمایه‌دارانه را اعمال می‌کند.

طبقه متوسط به شکل لایه‌های اجتماعی گسترده‌ای در میان جمعیت خود حاصل تکامل سرمایه‌داری در مقطعی از رشد آن بوده است. تراکم و تمرکز سرمایه و جدایی ناگزیر مالکیت و مدیریت و ضرورت وجود سلسله‌مراتبی از مدیران از سوی، سرمایه را ناگزیر ساخت که با توجه به افزایش مقیاس سازمان‌های تحت‌نظرش بخشی از کارکردهای نظارتی و کنترلی خود را به گروهی از مزدحقوق‌بگیران و اگذار کند و از سوی دیگر نیز انقلاب‌های فناوری اطلاعات و ضرورت استفاده از فناوری‌های روزآمد و شیوه‌های جدید مدیریتی و سروکار داشتن با بوروکراسی و نظامات دیوان‌سالارانه، حقوقی و مالی هر دم پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر، جایگاه متمایز شاغلان حرفه‌ای را در سرمایه‌داری‌های مدرن توسعه‌یافته یا در حال توسعه تقویت کرد. بدین ترتیب، مهندسان، تکنیسین‌ها، کارشناسان در عرصه‌های مختلف حقوقی و کسب‌وکار و مالی، پزشکان، مدیران میانی و گروه‌های مشابه، شاخص‌ترین فن‌سالاران و دیوان‌سالارانی هستند که در جریان تکامل سرمایه‌داری طبقه متوسط «جدید» را شکل دادند. بدین ترتیب در سرمایه‌داری از قرن بیستم به بعد رشد بوروکراسی، تغییرات فناورانه، تراکم و تمرکز هر چه بیشتر سرمایه و نیاز به تحقیق و توسعه و روش‌های جدید سازمان‌دهی و بازاریابی، گروه‌های جدید طبقاتی را در اقتصادهای واقعا موجود تشکیل داد. در اقتصاد سیاسی مارکسی، دو رویکرد در برخورد با به اصطلاح کارگران یقه‌سفید وجود دارد. نخستین رویکرد نگاهی است که از آنجا که کارگران یقه‌سفید ناگزیر از فروش نیروی کار خود در یک رابطه دستمزدی هستند این گروه را نهایتاً در زمره طبقه کارگر قرار داده است. از آنجا که سرمایه‌دار در پی افزایش دائمی ارزش اضافی است و به دو شیوه می‌تواند به آن دست یابد. نخست افزایش ارزش اضافی مستقیم به مدد افزایش ساعات کار و دوم افزایش ارزش اضافی به مدد افزایش بهره‌وری نیروی کار. در چنین حالتی برای تولید مقدار مشخصی ارزش اضافی میزان کمتری کار مولد مورد نیاز است و بنابراین بر مبنای استدلال‌های سرمایه‌گاش نیروی کار مولد نسبت به کل نیروی کار گرایشی طبیعی در سرمایه‌داری است. به همین ترتیب است که مارکس گسترش کار نامولد نسبت به کار مولد را در ارتباط با میزان ثروتمندتر شدن هر کشور می‌داند. از این رو، محدود ساختن طبقه کارگر به نیروی کار مولد یک خطای بزرگ نظری است.

از سوی دیگر در تعریف درس‌نامه‌های قرن نوزدهمی عموماً شاهد تعریفی بسیار محدود از طبقه کارگر به عنوان کارگران صنعتی در بخش‌های تولید کالا هستیم. به همین ترتیب، در یک تعریف محدود که منبعث از تعریف کار مولد در برابر غیرمولد است، کارگرانی که در بخش استخراج، صنعت یا حمل‌کالا به مبادی فروش فعال‌اند، تحت عنوان طبقه کارگر یا «پرولتاریا» تعریف می‌شوند. اما به این ترتیب، اگرچه گروهی کم‌بیش همگن در یک طبقه خاص تعریف شده‌اند، اما از سوی به‌ویژه در سرمایه‌داری معاصر شاهد نسبت اندکی از کل جمعیت در این طبقه هستیم و از سوی دیگر بخش مهمی از مزدبگیران را از طبقه کارگر حذف کرده‌ایم. در مقابل، شمول طبقه متوسط نیز در طبقه کارگر مشکلات بسیاری ایجاد می‌کند. در چنین حالتی طبقه کارگر چنان طیف متنوعی از منظر درآمد، جهان‌بینی، سبک زندگی، جایگاه اجتماعی و جز آن پیدا می‌کند که نزدیک ساختن اقدار مختلف و سازمان‌دهی این طبقه را بسیار دشوار می‌کند.

نظریه‌پردازان مختلف دیدگاه‌های متفاوتی در مورد دامنه شمول و عدم شمول طبقه کارگر داشته‌اند. مثلاً نیکوس پولانزاس گروه‌های دستمزدبگیر، سوای نیروی کار مولد را تحت عنوان خردبورژوازی جدید تعریف می‌کند. در تعریف ارنست مندل و بیژگی تعیین‌کننده پرولتاریا در تحلیل مارکس از سرمایه‌داری اجبار اجتماعی - اقتصادی فروش نیروی کار فردی است. بنابراین نه تنها کارگران یدی صنعتی بلکه تمامی کارگران غیرمولد را که تابع همان محدودیت‌های بنیادی هستند در برمی‌گیرد؛ یعنی همه کسانی که فاقد ابزار تولیدند و دسترسی مستقیم به وسایل معیشت ندارند، پول کافی ندارند که بدون کم‌بیش فروش مستمر نیروی کار خود وسایل معیشت‌شان را خریداری کنند. در این میان می‌توان به دیدگاه اریک آلین رایت اشاره و بر آن تأکید کرد. وی می‌نویسد: «کارگران مولد و غیرمولد هر دو استثمار می‌شوند؛ هر دو دارای کار پرداخت‌ناشده‌ای هستند که از آنان استخراج شده، تنها تفاوت آن است که در مورد کار مولد، زمان کار پرداخت‌ناشده صرفاً برای سرمایه‌داری که بخشی از ارزش اضافی را که از جای دیگر گرفته کاهش می‌دهد. در هر دو مورد، سرمایه‌دار دستمزدها را تا جایی که ممکن باشد پایین نگه می‌دارد؛ در هر دو مورد، سرمایه‌دار تلاش می‌کند با واداشتن کارگران به کار سخت‌تر بهره‌وری را افزایش دهد؛ در هر دو مورد با کنترل بر فرایند کار از کارگران خلع ید می‌شود، در هر دو مورد سوسیالیسم پیش‌شرط پایان بهره‌مکنشی است. نمی‌توان تفاوتی بنیادین به سبب کار مولد یا غیرمولد در مناسبات تولید سرمایه‌داری مشاهده کرد».

اریک آلین رایت دو جایگاه طبقاتی تناقض‌آمیز را در همین چارچوب تشخیص می‌دهد؛ نخست جایگاهی که مربوط به مدیران و سرپرستانی است که جایگاهی تناقض‌آمیز میان بورژوازی و پرولتاریا دارند و دوم برخی گروه‌های کارکنان نیمه‌مستقل که از سطوح نسبتاً بالایی از کنترل بر فرایند فوری کار برخوردارند و بنابراین جایگاهی تناقض‌آمیز میان طبقه کارگر و خردبورژوازی اشغال می‌کنند.

در مجموع، به نظر می‌رسد شاید دست‌کم در چارچوب کنونی سرمایه‌داری متأخر، تنوع درونی میان به اصطلاح طبقه متوسط مانع از آن باشد که در تحلیلی واقع‌بینانه آنها را به صرف آن‌که ناگزیر از فروش نیروی کار خود در یک رابطه دستمزدی هستند، جزء طبقه کارگر محسوب کنیم. اما تردیدی نیست که مهم‌ترین نیرویی که در ائتلافی دموکراتیک با طبقه کارگر در هر

پروژه فراگیر قرار دارد، همین طبقه متوسط است.
کتاب فهم طبقه اثر اریک آلین رایت بینش‌های عمیقی برای درک مفهوم طبقه در جوامع امروز و تجهیز به تحلیل طبقاتی برای شناخت این جوامع و فرارفتن از آنها ارائه می‌کند.